



## زخمی خون چکان تا هنگام التیام



بیست سال پیش در همین ایام "کمسیون مرگ" در زندانهای سراسر کشور، به فرمان و فتوی خمینی تبهکار، دست اندرکار ارتکاب جنایتی بود که بشریت معاصر و تاریخچه جنبشهای اجتماعی نوین، هرگز معادل آنرا ندیده و تجربه نکرده بود. پدیده غریبی که به محض بروز اولین علائم و درز اولین اخبار آن، بطور خودجوش از جانب افکار عمومی و محافل سیاسی ایران، به عنوان "قتل عام زندانیان سیاسی" نام گرفت.

البته برای رژیم ارتجاعی که از روز اول به حاکمیت رسیدنش در فردای آن بهمن خونین، گام به گام همه مرزهای خیانت و جنایت را پشت سر میگذاشت و با عوامفریبی حیرت انگیزی تخم نفاق و فساد و تفرقه و تشنج در جامعه میکاشت و در مواجهه با مردم مشتاق آزادی و تهیدستان تشنه عدالت و شخصیتهای مستقل اجتماعی و جریانات مترقی سیاسی، رسماً با زبان تهدید و ترور و با "آیه های غضب" و "شمشیر خون چکان ولایت" سخن میگفت، اساساً هیچ حد و مرزی در شکنجه و کشتار و سنگدلی و سیاهکاری متصور نبود.

روندی که از فردای سی خرداد ۶۰ اوج بی سابقه ای گرفت و مردم جنگزده و خمینی گزیده و بخصوص نسل جوان و جلودار جامعه، بخاطر مقاومت و پایداریشان در برابر آخوندهای تازه بقدرت رسیده، آماج کشتارهای متعدد سراسری واقع شدند. تجربه بسیار تلخ و خونباری که نسل انقلاب را در ابعاد دهها هزار نفری به زنجیر و زندان کشید. بخش اعظم آن زنان و مردان برنا و دانا، در همان ابتدای دهه شصت بیرحمانه "تمام کش" شدند و بر خاک افتادند. خیل زندانیان بازمانده از آن موج کشتارهای پی در پی، بدرستی باور داشتند که عملاً در "صف اعدام" قرار دارند و سیاست رژیم هم بطور واقعی "زجرکش" کردن و یا "در خود فرو کشتن" آنان بود.

این چنین بود که از تابستان ۶۰ تا تابستان ۶۷ طی هفت سال پرفراز و نشیب، هفت سال پر رنج و خون، و هفت سال مالامال از عشق و فدا، نسل انقلاب با همه شکستها و پیروزیهایش، با عزم و رزم، و با رشادت و شجاعت، حتی دست بسته و اسیر، حضور تاریخی و هویت سیاسی خودش را در برابر دیکتاتور دوران به ثبت رساند. این در حالی بود که رژیم حاکم با اعمال انواع شکنجه های طاقت فرسای فیزیکی و روانی و کاربرد شیوه های بدیع در هم شکستن روح و روان زندانیان، از تمام ظرفیت تخریبی و طینت ضد بشری خود استفاده میکرد.



فضای زندان و زندانیان سیاسی در مقطع بهار و اوائل تابستان ۶۷ در واقع جلوه دیگری از شکست سنگین رژیم در برابر مقاومت نسل ما بود. جمع زندانیان بسیار منسجم تر، مقاومتر و با روحیه ایی بالاتر به نسبت هفت سالی که از سر گذرانده بودند بنظر میرسید. صف طولانی زندانیان و مقاومت ریشه دار اجتماعی، بن بست و معضل اصلی رژیم محسوب میشد. از سوی دیگر شکست خفت بار خمینی در جبهه جنگ خارجی نیز مزید بر علت شده و تمامیت رژیم را در موقعیت بسیار شکننده و ناپایداری قرار داده بود. شرایطی که در مجموع بطور اجتناب ناپذیری، در بطن خود خیزش و شورش مردم ستمدیده و زجرکشیده را به همراه میداشت. درست در همین نقطه بود که خمینی با شامه ضد بشریش برای ابقای سلطه خود و حفظ ارتجاع متعفن موسوم به "اسلام عزیزش" فرمان قتل عام زندانیان سیاسی را به هدف نابودی دشمنان اصلیش صادر کرد. البته در همین رابطه برخی با نیت‌های مختلف با اشاره به حرکت ارتش آزادیبخش ملی به داخل خاک کشورشان ایران و عملیات "فروغ جاویدان"، به درجات مختلف از آن به عنوان عامل تحریک رژیم برای شروع آن کشتار بزرگ یاد میکنند. جدای از حقایق انکار ناپذیری که تا کنون از درون و بیرون رژیم لو رفته و علنی شده، حتی خاطرات بیشتر زندانیان سابق و جان بدر برده دوران قتل عام، به صراحت گویای برنامه از قبل طراحی شده این جنایت بی سابقه بوده است. با این حال حتی از دیدگاه خود رژیم هم که به آن رویداد نگاه کنیم، بارها و بارها در همان زمان گفته میشد: "منافقین و مزدوران استکبار جهانی با شکست سنگین در مرصاد عملاً نابود و مضمحل شدند". بنابراین رژیمی که "بقایای گروهک تروریستی منافقین" را هم در بیرون از زندان "نابود و مضمحل" کرده، قاعدتاً میبایست با خیال راحت زندانیان و اسیرانشان را آزاد میکرد. چرا که جنگ خارجی هم تمام شده بود و تهدید بیرونی یا "ستون پنجم" هم نداشت.

آیا جز این بود که پاشنه آشیل و تهدید اصلی و میرم رژیم، مردم به جان آمده و مقاومت سازمانیافته و زندانیان مقاوم دربند بودند... راستی آیا بعد از نابودی چند باره "گروهکها" و "پاکسازی زندانها" ماشین کشتار رژیم متوقف شد و زندانها تخلیه شد؟ شاید بیربط نباشد یادآوری شود که بلافاصله بعد از اتمام جنگ خانمانسوز ایران و عراق، دولت وقت عراق فرمان آزادی زندانیان سیاسی اش را صادر کرد و خمینی فتوی قتل عام زندانیان سیاسی ایران را اجرا کرد.

ویژه گیهای منحصر بفرد قتل عام تابستان ۶۷، بطور کیفی آن را از دیگر جنایات مشابه و معاصر، متمایز میکند. مقدم بر هر چیز، **آن کشتار بزرگ یک جنایت بدقت سازمانیافته و از قبل طراحی شده بود.** خود ما در زندان شاهد بودیم که چطور در اواخر سال ۶۶ مسئولین و عوامل دادستانی و اطلاعات در زندانها، مقدمات اجرایی و طبقه بندی اولیه آنرا به اجرا گذاشتند در حالیکه ما خبر نداشتیم چه خوابی بر ایمان دیده اند.

طبعاً هدف و خواست اصلی رژیم از این پروژه سیاه، نابودی کامل زندانیان سیاسی موجود در زندانها و پاک کردن "صورت مسئله" زندانهای سیاسی ایران بود. چرا که طی هفت سال سرکوب مستمر دریافته بود که علیرغم همه نشیب و فرازها، موضوع زندانیان سیاسی و مقاومت آنان همچنان "مسئله" حل ناشدنی و بن بست استراتژیک رژیم میباشد. شاید لازم به توضیح نباشد که زندانیان سیاسی در آن زمان کسانی بودند که از موج کشتارهای سالیان جان بدر برده بودند و در همین سیستم قضایی یا "کشتارگاه" رژیم، جرمشان در حد اعدام تشخیص داده نشده و محکوم به



حبس و زندان گردیده بودند. این در حالی بود که در مقطع تابستان ۶۷ بیشتر آنان بخش اعظم و چه بسا تمام مدت محکومیت شان را هم سپری کرده بودند.

یکی دیگر از وجوه تمایز قتل عام ۶۷ با دیگر کشتارهای دسته جمعی، **سیاست سکوت سنگین و سانسور مطلق و حرکت با چراغ خاموش** رژیم بود. در موارد و مقاطع قبلی معمولاً رژیم پیش و یا پس از هر کشتاری اقدام به فضا سازی و تشدید جو تهدید و ترور و ایجاد رعب و وحشت در سطح جامعه و بخصوص در داخل زندانها میکرد و در این رابطه با به نمایش گذاشتن پیکرهای سوراخ سوراخ شده و یا جسد های آویخته بر دار و یا انتقال بدنهای مجروح بچه های شکنجه شده به داخل بندهای عمومی... خون و جنون مرگبار و ترسناکش را هر چه بیشتر به رخ میکشید. ضمن اینکه هیچ ابایی هم نداشت که صدای رگبار مسلسل جوخه های تیرباران و تک تیرهای خلاص، بطور مستمر در پشت دیوار بندها شنیده شود چرا که دقیقاً میدانست زندانیان در هر لحظه و با هر شلیک همراه با یاران بر خاک افتاده شان تا اعماق وجود میسوختند...

اینبار اما پروژه کشتار بزرگ با مخفی کاری تمام و حتی توطئه و تاکتیک "فریب"، چه در سطح زندانها و داخل بندها و چه در سطح جامعه و حتی لایه های پائین تر حکومتی آغاز میشود. با صدور فتوی جلاله قرن بلافاصله "کمیسون مرگ" در تهران و شهرستانها شکل میگیرد و تحت عنوان "هیئت عفو" در زندانها مستقر میشوند و بطور روزانه و پیگیر، زندانیان سیاسی را روانه سالن های مرگ میکنند. شیوه جابجای و دسته بندی و تقسیم زندانیان و پراکندن آنان در سلولهای انفرادی و تلاش در بی اطلاع نگاه داشتن آنان از سرنوشت یکدیگر و پروسه ای که در محضر این "هیئت" طی میشود در نوع خود بی سابقه بوده است. پدیده ای که در هیچ دوره ای بچه های زندانی آنرا ندیده و تجربه نکرده بودند. برای استتار کامل و پنهان نگاه داشتن آن جنایت هولناک در حین وقوع، تمامی سیستم و ماشین کشتار رژیم "آب بندی" میشود و تمامی ملاقاتهای زندانیان با خانواده شان و کانالهای ارتباطی یکطرفه شان با بیرون مثل رادیو و تلویزیون و روزنامه های حکومتی نیز قطع میشود. حتی پاسداران و مامورین سرسپرده رژیم هم برای جلوگیری از درز اتفاقی خبر، حق خروج از زندان را نداشتند.

گذشته از شیوه بدیع طراحی و اجرایی آن جنایت سیاه، حتی توجیه قانونی و روند حقوقی-قضایی آن نیز واقعاً منحصر بفرد و بی سابقه بوده است. تا قبل از آن قتل عام، معمولاً وقتی فردی توسط رژیم دستگیر میشد و به زندان منتقل میگردد، تحت هر شرایطی و بهر بهانه ای و با هر توجیه قانونی و آخوندی، بالاخره اتهام و جرم و پرونده ایی در رابطه با اعمال یا افکار فرد مذکور در بیرون زندان، برایش جور میکردند و او را باصطلاح محاکمه و محکوم به حبس یا مرگ می نمودند. بگذریم که هیچکدام از آن مراحل کوچکترین سنخیتی با موازین جهانی حقوق بشر نداشت.

اما در پروسه "قتل عام" عموماً نه صحبت از جرم جدید زندانی در داخل یا خارج زندان بوده است و نه پرونده جدیدی در کار بوده است. همه بحث بر سر "هویت سیاسی" و اندیشه و اعتقادات فرد زندانی دور میزند. زندانیان سیاسی دانه به دانه و تک به تک در برابر کمیسیون مرگ به صریحترین و وقیحانه ترین شکل مورد "تفتیش عقاید" قرار میگیرند و عملاً آنان را بر



**سر دو راهی مرگ یا تسلیم فرار میدهند.** این پروسه برای بسیاری با یک برخورد و یک سوال تمام میشود و راهی سالن مرگ و طنابهای دار میشوند و برای بسیاری دیگر بعد از چندین برخورد و سوال و جوابهای مختلف به همان سرنوشت ختم میشود. همگی قربانیان آن جنایت هولناک قبل از هر چیز بخاطر داشتن اندیشه و افکاری مغایر با حاکمان پلید، و پای بندی و وفاداری شان به آرمانهای انسانی-اعتقادی و پرنسیپهای سیاسی، سر بر دار شدند. اتفاقاً بدلیل همین سابقه پایداری و پای بندی در طی هفت سال زندان، بیشتر زندانیان پیشاپیش تکلیفشان در برابر کمیسیون مرگ روشن بود. پر واضح است که قتل عام تابستان ۶۷ تفاوت کیفی دارد با کشتارهای کور و بی حساب و کتاب و یا حتی سرکوبهای خونین سیاسی مثلاً به رگبار بستن یک تظاهرات بزرگ و یا نابودی فیزیکی افراد یک محله یا شهر، و یا یک قوم و قبیله، از زن و مرد و پیر و جوان...

**جانفشنان فاجعه ملی تابستان ۶۷ صرفنظر از کمیت چندین هزار نفری شان در زندانهای سراسر کشور، به واقع گلهای سرسبد جامعه و دست چینی از نسل انقلاب بودند.** آنها برآستی فرزندان رشید خلق و کیفی ترین افراد سیاسی و روشنفکر و مقاوم داخل کشور را شامل میشدند.

سبعیت و بربریت حاکم برکل پروسه آن کشتار بزرگ نیز اگر بیسابقه نباشد واقعاً کم نظیر است. از شیوه به دار کشیدن زندانیان دست بسته و بی پناه به عنوان زجرآورترین شکل اعدام، تا قتل افراد بشدت بیمار و یا دچار مشکلات حاد فیزیکی مثل قطع نخاعی یا فلج مادرزاد، و تا حلق آویز دختران و زنانی که طی هفت سال زندان در شکنجه گاههایی همچون "واحد مسکونی" و "قبر یا قیامت" و "گاو دانی" و سلولهای انفرادی... بارها و بارها تا یکقدمی مرگ پیش رفته بودند و تا فراسوی طاقت انسانی زجر و رنج کشیده بودند.

"قتل عام ۶۷" از آنجا که بطور خاص و در قدم اول با هدف نابودی زندانیان مجاهد خلق در مرداد ماه آغاز شد و طبق فرمان خمینی تقریباً تمامی زندانیان زن و مرد مجاهد (بجز عده معدودی که خوشبختانه جان بدر بردند) را در زندانهای سراسر کشور به دار کشیدند، یک "نسل کشی" سیاسی-تشکیلاتی نیز محسوب میشود. بطور مثال در مقطع قتل عام، در بندهای زنان زندان اوین که شامل سه سالن در سه طبقه یک ساختمان میشد، تمامی زندانیان مجاهد سالن یک و همچنین سالن سه اوین و بخش بزرگی از بچه های سالن دو، در جریان آن نسل کشی جاودانه شدند.

البته در پروسه قتل عام دامنه کشتار بعد از مجاهدین به دیگر زندانیان نیز گسترش یافت و چند صد نفر از زندانیان شریف وابسته به گروههای مختلف چپ از بندهای مردان نیز سر بر دار شدند. یاد همگی شان یاد باد!

**لازم می بینم در همین جا از عزیزانی یاد کنم که هفت سال افتخار همبندی و سعادت همراهی با آنان را در زندانهای اوین و قزل حصار داشتم و هنوز بعد از بیست سال، تمامی لحظات و خاطرات و یادمانده های دوران با آنان بودن، برایم معنا و مفهوم سرشار و شگرفی از زندگی**



انسانی و آرمانی دارند. مجاهدین دلاوری که زندگیشان سراسر عشق و رنج و فدا بود و سرانجام در آن تابستان داغ و سوزان، سرفراز بر فراز دارها شدند.

حاکمیت پلید آخوندی در هیئت کریه خمینی، از روز اول هیچ ارمانی جز بدبختی و نکبت و نفرت و جنگ و جنایت برای مردم ایران نداشت. بدترین اشکال خشونت و خونریزی و خیانت را بر خلق ایران روا داشت و بسیاری داغهای گران بر دل، و زخمهای خون چکان بر روح و پیکر جامعه مصیبت زده و نسل سوخته ما بر جای گذاشت.

البته زخم عمیق و خون چکان کشتار تابستان ۶۷ تا روز به زیر کشیده شدن حکومت جلادان، افشاگر و رسوا کننده آن جانیان خواهد بود. این زخم کهنه وقتی التیام خواهد یافت که تمامی دست اندرکاران آن جنایت بیسابقه در دادگاه بین المللی و در پیشگاه افکار عمومی ایران و جهان بعنوان "جنایتکاران علیه بشریت" در معرض حسابرسی و قضاوت تاریخی قرار بگیرند و تمامی حقایق و ابعاد و زوایای ناگفته آن "قتل عام" و "نسل کشی" ضد بشری روشن و آشکار شود.

بعنوان یک شهروند ایرانی و عضوی از جامعه بشری، برای تکمیل این پرونده تاریخی و حقوق بشری، شایسته است هر آنکس که خبری دارد با امانتداری و بدون تعصب و تنگ نظری فردی یا گروهی، بگوید و بنویسد و به نمایش بگذارد؛ و آنانی که بی خبر هستند با دید تحقیقی و جدیت سیاسی و مسئولیت انسانی، بشنوند و بخوانند و دنبال کنند... و البته بازتاب دهند تا گرد و غبار فراموشی و تحریف، یک تاریخچه پر از رنج و شکنج، خون و فدا، و دلاوری و پایداری را مکرر نکنند. باشد تا زمینه تکرار چنین جنایاتی از بین برود و فرزندان و نسلهای بعد از ما بیشتر و بهتر بدانند که "آزادی" چه گوهر والا و گران بهایی برای خلق ما بوده است و عاشقان آزادی و حقوق بشر تا کجا فدا و نثار کرده اند.

**مینا انتظاری**

ایمیل: [mina.entezari@yahoo.com](mailto:mina.entezari@yahoo.com)

وبلاگ: [www.mina-entezari.blogspot.com](http://www.mina-entezari.blogspot.com)